



کانون بازنشستگان ناجا

# تخلص ویژه نامه

گرامیداشت مدیر متعهد و متخصص  
پیشکسوت در گذشته امیر علی اکبر مصحفی  
مرداد ۹۵





کانون بازنشستگان ناجا

ویژه نامه گرامیداشت  
امیر سرتیپ دوم علی اکبر مصحفی

دیباچه

## امیر سرتیپ دوم مصحفی با انگیزه های ایمانی و قرآنی در انجام وظایف به تکالیف واقعی خود توجه داشت



مصحفی، با انتشار این ویژه نامه کوشش های بیدریغ این پیشکسوت خدوم و زنده یاد را ارج نهاده و یادش را گرامی دارد.

با عرض تسلیت درگذشت این برادر ارجمند به خانواده گرانقدر و همکاران دیرینش از خداوند متعال برای آن مرحوم علو درجات مسئلت دارم.

رییس کانون باز نشستگان ناجا  
و مدیر مسئول ماهنامه آئینه  
مصطفی مکاوی پور

پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ملت شریف ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره)؛ کشور برای خدمت بی منت و بی ریا مهیا شد. بسیاری از انقلابیون بی ادعا و متدین در این فضای معنوی؛ بر دیگران پیشی گرفتند و از همه توان خود برای خدمتگزاری به کشور و مردم عزیز ایران اسلامی بهره گرفتند و توانستند از عهده دین خود به اسلام و میهن اسلامی به خوبی برآیند. امیر سرتیپ دوم علی اکبر مصحفی از جمله این اشخاص متدین و متعهد بود که در زمینه های مختلف انتظامی با بهره مندی از تخصص های لازم و با انگیزه های ایمانی و قرآنی در انجام وظایف به تکالیف واقعی خود توجه داشت. این پیشکسوت گرانقدر و خوشنام پس از بازنشستگی نیز با انگیزه های مضاعف به سعی و کوشش خویش ادامه داد و همکاری خود را با کانون تازه تاسیس بازنشستگان نیروی انتظامی شروع کرد تا بتواند در ثبت زحمات و فعالیت های همکارانش ایفای نقش کند. از این روی با حضور در کار گروه نقش شهربانی در دوران دفاع مقدس و عرصه نظم و امنیت حضوری فعال و اثرگذار پیدا کرد. ایشان همچنین با برگزیده شدن از سوی پیشکسوتان و بازنشستگان استان تهران در دوره اول مجمع نمایندگان کانون به عنوان نماینده آنان انجام وظیفه کرد.

امیر مصحفی به عنوان نماینده مجمع کانون همکاری صمیمانه خود را با کانون بازنشستگان تهران بزرگ از روی اخلاص به انجام رساند و پس از آن نیز همچنان ارتباط خویش را با کانون بازنشستگان ناجا حفظ کرده و همواره در انعکاس مشکلات پیشکسوتان و رفع آنها و هم فکری با مسئولان و مدیران کانون تلاشی وافر داشت. تا آنکه ندای حضرت حق را لیبیک گفت و با کوله باری از خدمت بی منت به محضر خدای متعال شتافت. کانون بازنشستگان ناجا وظیفه خود می داند در آستانه چهلمین روز درگذشت امیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای مدظله العالی:  
آنچه مهمتر از مسئله معیشت است قدرشناسی و ارزش  
گذاری است



تخلص  
ویژه نامه

گرامیداشت مدیر متعهد و متخصص  
پیشکسوت درگذشته امیر سرتیپ دوم علی اکبر مصحفی  
مرداد ۹۵

- دیباچه / امیر سرتیپ دوم مصحفی با انگیزه های ایمانی و قرآنی در انجام وظایف به تکالیف واقعی خود توجه داشت / ۳
- امیر سهرابی / امیر مصحفی دو بال تعهد و تخصص را با هم داشت / ۴
- امیر صمیمی / امیر مصحفی معاون بنده نبود؛ بهترین دوست دوران خدمتم بود / ۵
- امیر رحیمی / امیر مصحفی افسری منضبط و جدی بود / ۷
- سردار فلاح / رعایت قانون دغدغه اصلی ایشان در طول خدمت بود / ۸
- سردار هوشیار / ویژگی بارز ایشان مناعت طبع بود / ۹
- خاطرات فرزندان / ۱۲
- خاطرات امیر مصحفی / ۱۶
- گذری بر زندگی نامه مرحوم امیر سرتیپ علی اکبر مصحفی / ۱۸
- اشعاری به یاد امیر مصحفی / ۲۰
- قاب تصویر، احکام و تقدیرنامه ها / ۲۱

صاحب امتیاز: کانون بازنشستگان ناجا

مدیر مسئول: مصطفی مکاوی پور

سر دبیر: محمد اسماعیل علیا

تحریریه: محمدعلی رایگانی، علی رحیمی، نوید همراهی، محمد حسن زلفی گل

طراحی و صفحه آرایی: محمدرضا محسنی شاد، یوسف فروتن

عکس: محمدحسن زلفی گل، عبدالله عبدی

حروفچینی: مجتبی رستمی



کانون بازنشستگان ناجا

امیر سهرابی اولین فرمانده نیروی انتظامی

## امیر مصحفی دو بال تعهد و تخصص را با هم داشت



ارتباط بنده با امیر مصحفی به دهه ۶۰ و زمانی که بنده فرمانده ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران و ایشان معاون شهربانی بود، باز می‌گردد و در جلساتی که با هیات رئیسه شهربانی برگزار می‌شد ایشان نیز حضور

داشتند و ارتباط اولیه بنده با ایشان در حقیقت از آنجا شکل گرفت.

در ۱۲ فروردین ماه ۱۳۷۰ که بنده با فرمان مبارک مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) به عنوان اولین فرمانده نیروی انتظامی انتخاب شدم برای انتخاب مسئولان ارشد سوابق معاونان و فرمانده نیروهای سه گانه انتظامی (شهربانی، ژاندارمری و کمیته انقلاب اسلامی) را مطالعه می‌کردم، از همان ابتدا خصلت‌ها و ویژگی‌های خاص ایشان برایم هویدا شد و محرز گردید که این افسر شریف دو بال تعهد و تخصص را با هم دارد. از یک سو خدا باور و ولایت مدار و خدوم و از سوی دیگر متدین، خوش نام و خوش سابقه بود و این خصوصیات باعث شد که انگیزه انتخاب ایشان به عنوان یک هم‌رزم و همکار در من افزایش یابد.

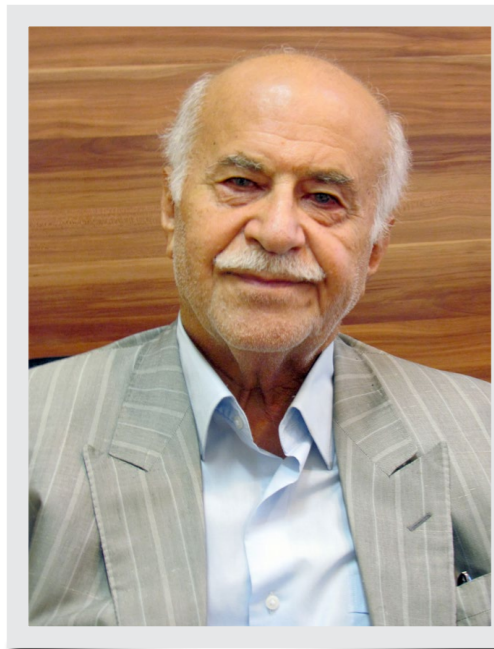
صحبت‌هایش همیشه دلگرم کننده، امیدآفرین و توام با مزاج و شوخی بود و جز تدین، اخلاص و خدمت صادقانه و فداکاری ویژه در خط ولایت چیزی در وجودش ندیده بودم و نظر به اینکه سالیان دراز در آگاهی، مواد مخدر، انتظامی خدمت کرده بود از تجربه بسیار خوبی برخوردار بود. پرونده اش شفاف و سالم بود و هیچ نقطه تاریک و مبهمی در دوران خدمت نداشت.

بنده از درگذشت ایشان بسیار متأثر هستم. روحش شاد و غریق رحمت باد

امیر سهرابی دوم علی‌اکبر مصحفی وزیرنامه گرامیداشت

امیر صمیمی، رئیس شهربانی کل کشور در سال‌های ۶۱ تا ۶۶:

## امیر مصحفی معاون بنده نبود؛ بهترین دوست دوران خدمتم بود



آشنایی بنده با مرحوم تیمسار مصحفی به سال ۶۱ و زمانی که بنده به‌عنوان رئیس شهربانی کل کشور منصوب شدم باز می‌گردد. قبل از انتصاب به این سمت نظر به اینکه بنده در کرمانشاه و خراسان خدمت می‌کردم آشنایی نزدیکی با ایشان نداشتم و اطلاعات اولیه‌ام از این بزرگوار بیشتر در سطح کلی و به‌عنوان رئیس پلیس تهران و ریاست اداره مبارزه با موادمخدر بود.

در زمان انتصاب بنده به ریاست شهربانی کل کشور، امیر مصحفی رئیس اداره مبارزه با موادمخدر بودند. در بدو حضورم از نزدیک نقش و جایگاه ایشان در ارتقای روند فعالیت زیر مجموعه و نیز تجربه و تفکراتشان در این حوزه آشنا شدم. به واقع در اجرای ماموریت ما از جان مایه می‌گذاشت و همین تفکر، مهارت، تجربه و... ایشان مرا مجاب کرد که در سال ۶۳ ایشان را به‌عنوان معاون تحقیقات و کشف جرایم شهربانی کل منصوب نمایم که یکی از جایگاه‌های مهم شهربانی محسوب می‌شد. چرا که در آن زمان شهربانی کل از سه معاونت انتظامی، تحقیقات و کشف جرایم و لجستیک تشکیل می‌شد و معاونت تحقیقات و کشف جرایم یکی از پست‌های حساس شهربانی محسوب می‌شد که اداره اطلاعات، اداره آگاهی، اداره گذرنامه و اداره امور اتباع خارجی زیر نظر این معاونت بود و به حق می‌توانم بگویم از زمانی که ایشان در این جایگاه منصوب شد بواسطه



آشنایی کامل به شغل پلیسی، آگاهی کامل با امور سازمانی و ورزشی و تجربه و از همه آن‌ها مهمتر اعتقادات مذهبی منحصر به فرد، تحول چشمگیری در این معاونت ایجاد کردند.

ایشان به کارشان اعتقاد داشتند، خدمت را یک وظیفه شرعی می‌دانستند و اعتقاد داشتند باید هر کاری به بهترین نحو ممکن به اجرا درآید و در کنار همه این‌ها ارتباط بسیار صمیمانه‌ای با کارکنان زیرمجموعه برقرار می‌کرد و همین عوامل باعث شده بود که کارکنان زیرمجموعه نیز بایمان و علاقه کار کنند.

یکی از برنامه‌های من این بود که حدود ساعت ۸-۷ شب سری به اداره آگاهی می‌زدم و از نزدیک اقدامات آن‌ها را رصد می‌کردم، هر موقع به آنجا می‌رسیدم کارکنان در حال فعالیت بودند و به خوبی می‌توانستیم بفهمیم که امیر مصحفی چه علاقه‌ای در آن‌ها ایجاد کرده است.

اخلاق، رفتار، اعتقادات مذهبی ویژه، تفکرات خلاق و... ایشان را برای من به حدی رسانده بود که من در طول خدمت هرگز به‌عنوان یک معاون به ایشان نگاه نکردم و همیشه رفیقم بود و حتی پس از پایان خدمت نیز این ارتباط پایدار ماند.

امیر رحیمی اولین معاون لجستیک نیروی انتظامی:

## امیر مصحفی افسری منضبط و جدی بود



بنده با امیر مصحفی بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی آشنا شدم و ایشان را به عنوان یک افسر متدین و متشرع که در جامعه پلیس اشتهار داشت می‌شناختم. در مقطعی از دوران خدمت که بنده معاون مهندسی شهرداری کل کشور بودم با ایشان که در سمت رئیس اداره مهندسی خدمت می‌کردند همکاری نزدیک داشتیم و ویژگی‌های بارزی را از ایشان دیدم که از جمله می‌توان به این ویژگی اشاره کرد که ضمن تواضع بیش از حد، افسری منضبط و جدی بود و در کارها همواره نظارت و کنترل لازم را اعمال می‌کرد. بسیار خدا ترسانه کار می‌کرد و نهایت سعی و مراقبت را داشتند تا بیت‌المال در مسیر درستی صرف شود.

حتی در دورانی که با این مرحوم همکاری هم‌پرازای داشتیم و بنده در سمت معاون لجستیک شهرداری و ایشان در سمت معاون تحقیقات و کشف جرایم خدمت می‌کردند، در آن دوران نیز شاهد نهایت جدیت و صداقت ایشان در امور ارجاعی به این حوزه بودیم و در جلساتی که به عنوان شورای معاونان در شهرداری شکل می‌گرفت شاهد بودم که نسبت به وظایف محوله با نهایت دقت، صداقت و شجاعت ایفای وظیفه می‌نمود.

ایشان بسیار افسر منضبط، جدی و ضمناً بذله گو و شوخ طبع بودند به گونه‌ای که با حضور این بزرگوار جلسات کاری بدون خستگی برگزار می‌شد.

خصوصیت بسیار منحصر به فرد ایشان آشنایی با قرآن، تفسیر

قرآن و احادیث بود و در بسیاری جلسات شاهد بودم که در میان موضوعات، آیات مرتبط با موضوع را بیان می‌کرد. خداوند ایشان را غریق رحمت فرماید و به خانواده عزیزش صبر و اجر عنایت کند.



از مهمترین آنها اصالت خانوادگی و نیز اصالت مذهبی بود. اینکه می‌گویم اصالت مذهبی شرکت در مراسم‌های مختلف و ظاهر سازی نبود بلکه واقعا یک خانواده متدین و معتقد بودند و در رفتار و کردار ایشان می‌توانستیم به راحتی شریانات مذهبی را پیدا کنیم.

از دیگر ویژگی‌های این بزرگوار توجه ویژه به نیروها بود و در انتخاب نیروها؛ شایسته سالاری نزد ایشان از جایگاه ویژه برخوردار بود.

در رفتار با کارکنان زیر مجموعه بسیار خوش خلق بود و در حد بسیار بالایی با تکریم و احترام با آنها برخورد می‌کرد و اگرچه توان تشویق مالی نداشت اما با زبان خوش و تقدیر کتبی و شفاهی رضایت کارکنان زیر مجموعه را به نحو زیادی جلب می‌کرد.

دغدغه اصلی ایشان به طور دائم رعایت مقررات و قوانین بود و حتی اگر ضابطه‌ای را صلاح نمی‌دانست فقط به واسطه آنکه قانون و یا دستورالعمل است با جدیت آنرا رعایت می‌کرد و به عقیده من نیروی انتظامی باید یاد و خاطره این عزیزان را دائما گرامی بدارد.

نیروهای سه‌گانه انتظامی (ساحانا) بودم. روزی یکی از دوستان به نام آقای ایرج آگاه شخصی را نزد من آورد و گفت: جناب دکتر خطیبی دبیر کل هلال احمر کشور و بسیار مخلص هستند و از زندگی فقط یک آپارتمان و یک ماشین پیکان دارند و متاسفانه خودروی ایشان به سرقت رفته است و از من تقاضا کرد در این خصوص ایشان را یاری کنم.

من با تیمسار نیک نژاد رئیس وقت شهرداری کل کشور تماس گرفتم. ایشان فرمودند من قضیه را پیگیری می‌کنم اما شما نیز با جناب آقای مصحفی تماس بگیرید و از ایشان نیز جویا شوید و این تماس اولین ارتباط بنده باجناب آقای مصحفی بود و فردای همان روز تیمسار مصحفی تماس گرفتند و عنوان کردند خودرو پیدا شد و من همان روز برای قدردانی به دفتر ایشان رفتم. در آنجا قصد تماس با شهرستان را داشتم. تیمسار گفت بگذارید قفل تلفن را باز کنم. گفتم: تیمسار شما معاون شهرداری هستید چرا تلفن را قفل کردید.

گفت: من برای اینکه تلفن زیاد زده نشود طرحی را در معاونت مطرح کردم که فقط آبونمان ۳۰۰ تومان برای هر دوره از طریق شهرداری پرداخت شود و مابقی باید از حقوق فرد کسر شود و من نیز خود تابع این طرح باید باشم تا دیگران نیز رعایت کنند و این انضباط مالی درس بزرگی برای من بود و واقعیتی که من در شهرداری بسیار دیده بودم و انصافا با وجود بزرگانی همچون امیر نیک نژاد، امیر رحیمی، امیر ریسمانچیان، امیر مصحفی، امیر جهان تاب و... یک انضباط مالی خاصی در شهرداری حکمفرما بود و به حق مخلص بودند.

پس از ادغام ارتباطم با جناب آقای مصحفی که جانشین بنده در معاونت اطلاعات ناجا بود، بیشتر شد و اندک اندک با روحیات و ویژگی‌های اخلاقی خاص ایشان آشنا تر شدم که

سردار محمد فلاح اولین معاون اطلاعات نیروی انتظامی:

## رعایت قانون دغدغه اصلی ایشان در طول خدمت بود

آشنایی من با خانواده آقای مصحفی به اوایل انقلاب و سال های ۵۷ و ۵۸ بازمی‌گردد. من در آن سالها با برادر این بزرگوار مرحوم حجت الاسلام مهدی مصحفی که در آن سالها امام جمعه شهرستان جیرفت بودند ارتباط نزدیک داشتیم. خوب به یاد دارم که ایشان در آن دوران پس از اخذ مدرک دیپلم وارد حوزه علمیه شده بود و علاقه خاصی به این حوزه داشت.

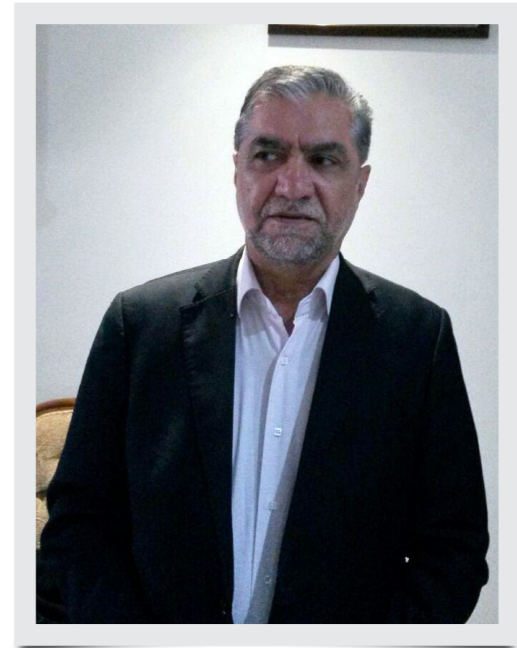
در آن سالها برخی جوانان وابسته به گروه‌های الحادی ایشان را مدام اذیت می‌کردند. چند بار از ایشان خواستم اجازه دهند که موضوع را پیگیری کنم و آنها را در اختیار نیروهای امنیتی استان قرار دهیم اما ایشان هرگز موافق این قضیه نبود و عنوان می‌کرد اینها جوان هستند و نمی‌دانند چه می‌کنند مطمئن باشید روزی می‌آیند و عذر خواهی می‌کنند. همین هم شد و ما دیدیم که آن جوانان آمدند و از ایشان به خاطر رفتارشان عذرخواهی کردند. این خصلت ویژه این بزرگوار نشان از اصالت خانوادگی و مناعت طبع ایشان داشت که در خانواده مصحفی همه گیر بود.

اولین برخورد بنده با امیر مصحفی نیز به سالهای ۶۷-۶۶ بازمی‌گردد. در آن سالها بنده قائم مقام سازمان حفاظت



سردار مصطفی هوشیار اولین رئیس اداره کل اطلاعات معاونت اطلاعات ناجا:

## ویژگی بارز ایشان مناعت طبع بود



آشنایی من با امیر مرحوم مصحفی به اوایل دهه ۶۰ باز می‌گردد. من در اسفند ۱۳۶۰ از سپاه به شهربانی کل کشور آمدم و در معاونت انتظامی حضور داشتم. در آن زمان ایشان رئیس اداره

مبارزه با مواد مخدر بود در سال ۱۳۶۳ که ایشان به عنوان معاون تحقیقات و کشف جرائم انتخاب شدند من رئیس اداره اطلاعات که یکی از زیرمجموعه های این معاونت محسوب می‌شد، بودم و از آن زمان رابطه دوستی نزدیکی میان بنده و ایشان برقرار شد. در رابطه با خصوصیات و ویژگی های اخلاقی ایشان باید عرض کنم که تیمسار مصحفی در دامن علم و دانش روحانیت رشد کرده و پدر و عموی ایشان روحانی بودند و روحیه دینی و شیعی در وجود ایشان دیده می‌شد که از میان تمامی خصوصیات منحصر به فردشان بنده به مناعت طبع ایشان اشاره می‌کنم که از ویژگی های بارز و ستودنی شان محسوب می‌شد، به دو دلیل:

دلیل اول آنکه با اینکه بواسطه اصالت خانوادگی و ارتباطات نزدیک پدر و برادرشان با مسئولان رده بالا، هرگز این جایگاه را به رخ نمی‌کشید و حتی از این فرصت برای ارتقاء خود نیز بهره نبرد و به یقین عرض می‌کنم که تیمسار مصحفی با تلاش و جدیت خود و بدون استفاده از موقعیت اطرافیان و ارتباطات با رجال سیاسی؛ جایگاه های ارشد شهربانی را کسب نمود و دومین دلیل برای طبع بلند ایشان، شجاعت و صریح اللهمجه بودن این بزرگوار در حوزه کاری و مدیریتی بود.

در ابتدای انقلاب شکوهمند اسلامی که بسیاری از مسئولان بواسطه شرایط حاکم با احتیاط عمل می‌کردند من در چند مورد



خود شاهد بودم که در تصمیم گیری‌ها شجاعت خاصی از خود نشان می‌داد. پس از سال ۷۰ و تشکیل نیروی انتظامی، ارتباط بنده با تیمسار بیش از پیش شد. ایشان به سمت جانشین معاونت اطلاعات منصوب و بنده رئیس اداره کل اطلاعات ناجا شدم. امیر مصحفی واقعا ارتباط خوبی با کارکنان زیرمجموعه داشت و این ارتباط باعث می‌شد تا کارکنان برای موفقیت در ماموریت از جان و دل مایه بگذارند مثلا خوب به یاد دارم که در سال ۱۳۷۰ در یک درگیری در زاهدان حدود ۷۰-۶۰ نفر از کارکنان ناجا اسیر شدند و ما ماموریت یافتیم که از طریق اطلاعاتی موضوع را حل و فصل کنیم و مسئولیت این ماموریت به عهده من گذاشته شد. مسئله بسیار با اهمیتی بود و حتی به خاطر دارم در جلسه ای که به این منظور برگزار شد امیر سپهبد شهید صیاد شیرازی، آقای عبدالله نوری وزیر کشور، امیر سهرابی، امیر سیف الهی رئیس حفاظت اطلاعات، امیر نجف دری و... حضور داشتند.

ما مشغول پیگیری موضوع بودیم که تیمسار مصحفی به من زنگ زد و مرا از گروگانگیری دادستان انقلاب کرج و برادر ایشان در حوالی نائین خبر داد و عنوان کرد این دو گروگان آزاد شده اند اما خودروی آنها به سرقت رفته است و باید به هر نحو ممکن این قضیه پیگیری شود. من در زاهدان بودم و از همان جا پیگیر موضوع شدم و با توجه به آن روحیه متعهدانه ای که این بزرگوار در کارکنان ایجاد کرده بود توانستیم ظرف ۲۴ ساعت خودرو راننده و سایر متهمین مرتبط را دستگیر کنیم.. بعد از دوران بازنشستگی نیز بنده ارتباط خود را با ایشان حفظ کردم. ایشان در این دوره زندگی نیز بیشتر به دنبال فعالیت های عام المنفعه بود هر چند مناعت طبعشان اجازه نمی داد کسی از خدماتی که در جهت رفع مشکلات مردم ارائه می‌دهد مطلع شوند و هیچ موقع نیز این مسائل را بروز نمی داد. آدم خاصی بود یک انسان واقعی که امیدواریم خدای متعال ایشان را غریق رحمت خود فرماید.

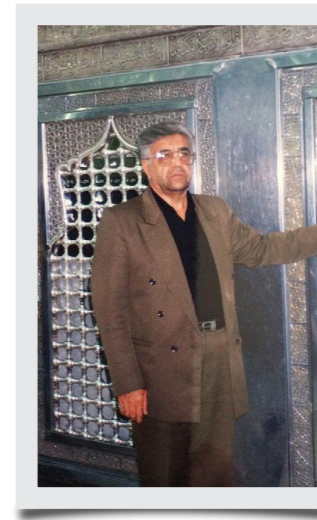
## چکیده ای از ویژگی های بارز امیر مصحفی از نگاه فرزندان ایشان

از مرحوم امیر مصحفی ۲ پسر و ۳ دختر به یادگار مانده است. خانواده ای که در کنار تحصیلات بالا، از جایگاه مذهبی ویژه ای نیز برخوردارند. همسر ایشان مدیر کانون فرهنگی و مذهبی الزهراست. دختر ارشد ایشان کارشناس ارشد علوم حوزوی دارد و مدرس حوزه علمیه مشهد است، پسر ارشد ایشان و دومین فرزندشان کارشناسی ارشد مهندسی نساجی دارد، دختر دوم ایشان لیسانس شیمی دارد، دختر سوم ایشان دانشجوی دکترای پژوهش هنر و فرزند آخرشان دارای لیسانس مهندسی صنایع است.

و این نشان از آن دارد که تیمسار مصحفی در کنار تلاش شبانه روز در عرصه خدمت رسانی به مردم، در ارتباط خانوادگی نیز بسیار پر تلاش بوده است.

در این مجال با دو فرزند این بزرگوار (مهندس محمد مصحفی پسر ارشد و ملاحظت مصحفی دختر دوم وی) مصاحبه ای انجام دادیم تا از خصوصیات ایشان جويا شویم که در زیر به صورت تیتروار به آنچه از ماحصل این گفتگو به دست آمد، اشاره می کنیم:

- ایشان به مال دنیا هیچگونه تعلق خاطر نداشتند و همیشه به آنچه که داشت قانع بود و راضی و شاکر.
- شدیداً خانواده دوست و علاقه مند به خانواده بود و به هیچ وجه میان فرزندانسان فرق نگذاشت و رفتارشان با همه یکسان و کاملاً دوستانه و صمیمی بود.
- در تصمیماتی که داخل خانه قرار بود گرفته شود همیشه شور می کرد و همیشه دوست داشت موضوع در جمع مطرح شده و تصمیم جمعی گرفته شود، به همه صحبت ها ارزش می داد و اینطور نبود که خودشان را بر جمع



- حاکم کنند. ایشان یک نظر مانند بقیه داشتند و با اعضای خانواده رفتارشان کاملاً به دور از تحمیل نظر بود.
- در انجام امور شخصی شان همیشه خود اتکاء بودند، خود محور نبودند و اگر گره ای به زندگی می افتاد با توکل و اعتماد به نفسی مشکل را حل می کردند من تا به حال به یاد ندارم در مسئله ای کمکی از غیر داشته باشند با این وجود برای مشکلات دیگران و کمک به دیگران رو می انداخت.
- وقت شناسی از ویژگی های بارز این بزرگوار بود. بسیار خوش قول بود و تاکید داشت بسته به آن زمان و مکان،

همیشه زودتر خودمان را به آن محل برسانیم که این یادگاری از پدر برای من مانده است.

- رفتار ایشان با دیگران همیشه بااحترام بود، لفظ ایشان همیشه حفظ حرمت بود و به ما گوشزد می کرد که همیشه در سلام کردن پیش قدم باشید، احترام گذاشتن به بزرگتر را متذکر می شد. به مسائل فرهنگی و اخلاقی پایبند بود و ما را ملزم به رعایت این موارد می کردند.

- از ۷ سالگی با تشویق ما را به حفظ قرآن، خواندن نماز و روزه گرفتن ترغیب می کرد و یادمان هست که حتی تشویقات ایشان نیز فرهنگی بود مثلاً کتاب قصص قرآن یکی از جوایز ایشان در آن دوران بود.

- به پاکیزگی، نوع برخورد، نوع پوشش، استفاده از عطریات، ادکلن، خوش بو بودن، حفظ ظاهر زیبا تاکید داشتند و خودشان مراقبت می کردند و هم ما را بدان تشویق می نمودند.

- برای آموزش اهمیت خاصی قائل بود و هم خودش جویای علم بود و هم دیگران را به این مسئله دعوت می کرد. در دوران دبستان برای اینکه از ابتدا آموزش مفیدی داشته باشیم ما را در مدارس خاص ثبت نام کرد و با وجود اینکه مسافتی طولانی با

خانه فاصله داشت و مجبور بود هر روز ما را به مدرسه ببرد و برگرداند اما به خاطر آموزش ما این سختی را به جان خرید و یا در لحظاتی که در بستری بیماری بود از آموزش غافل نبود و خوب به خاطر دارم که در این ایام نیز برای اینکه از قافله علم و روز آمدی دور نماند مشکلاتش در این حوزه را با ما درمیان می گذاشت. در کنار این توجه اکید به آموزش، ایشان مخالف سرسخت دریافت اطلاعات یک بعدی و خشک بود و در هر زمینه ای که علاقه مند به یادگیری بودیم استقبال می کرد مثلاً من از ۴ سالگی به کلاس شنا رفتم، یا در بحث آموزش مذهبی بسیار علاقه مند بود که در مراکز مهم و خاص آموزش ببینیم.

- یکی از رفتارهای خاص پدر نظم بود. تاکید دائمی ایشان بر این بود که هیچ بهانه ای برای بی نظمی وجود ندارد لذا در ملاقات با دیگران همیشه تاکید داشت زودتر از موعد به محل قرار برویم و یا آراستگی ظاهری را حفظ کنیم.

- صلح رحم یکی دیگر از مسائل تاکید پدر بود و در خانه شان بر روی اقوام باز بود و با روی خوش پذیرای آشنایان بود، به نحوی که خیلی ها معتقد بودند زمانیکه پیش ایشان هستیم جزو

عمرمان محسوب نمی شود. همیشه به ما سفارش می کرد که از صلح رحم غافل نشوید و حتی اگر بعد مسافت مانع می شود با یک تماس می تواند از حال آنها با خبر شوید.

- عطوفت و خوش برخوردی از خصوصیات دیگر پدرم بود. در دوران تحصیل همه می گفتند تو چطور با یک پدر نظامی زندگی می کنی ما که وحشت داریم اما همین که اولین برخورد را با ایشان می کردند به حال من غیظه می خوردند.

- بعد از بازنشستگی پدر، من با ایشان حدود ۲۰ سال همکار بودم و به جرات می توانم بگویم رضایت کارمندان و حق و حقوقشان برایش از هر چیزی مهمتر بود. اصلاً به مال دنیا اهمیت نمی دادند و قانع بودند. روزی در مناقصه ای شرکت کرده بودم پدرم گفت نیازی به حضور در مناقصه نیست بگذار رقیمان برنده شود او نیازمندتر از ماست. گذشت و فداکاری ایشان برای من خیلی پررنگ تر از چیزهای دیگر بود.

- شروع صحبت هاشون حتماً با احادیث و قرآن بود، نه اینکه بخواهند ظاهر سازی کنند، اصلاً اینگونه نبود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب همیشه با احادیث و قرآن مانوس بودند.

## خاطراتی از زندگی شخصی امیر مرحوم مصحفی از زبان مهندس محمد مصحفی

### حفظ جزء ۳۰ قرآن در ماشین

پدرم زندگی را وقف کارش کرده بود و به ندرت پیش می‌آمد در بیداری پدرم را دیده باشم چون صبح زود بعد از نماز از خانه خارج می‌شد و ما چشم باز می‌کردیم پدر را نمی‌دیدیم و موقعی هم که ایشان وارد منزل می‌شدند وقت استراحت و خواب ما بود و متأسفانه در اکثر مواقع از دیدار ایشان محروم بودیم و لحظاتی که با ایشان بودیم سعی می‌کرد به بهترین وجه از آن زمان برای تربیت ما استفاده کند.

مثلاً خوب به یاد دارم که ایشان قرآن را در ماشین و در حین رفتن به مدرسه به ما یاد داد. هر موقع سوار ماشین می‌شد آیه الکرسی می‌خواند و ما نیز اولین بار به این آیه از قرآن کارمان را شروع کردیم و با توجه به اینکه پدر و مادرشان حافظ کل قرآن بودند و خودشان اشراف خوبی به قرآن داشتند، از همان دوران



کودکی ما را با قرآن آشنا کرد. و ما جزء ۳۰ قرآن را در ماشین حفظ کردیم.

### حضور در بهترین مدرسه اسلامی تهران

پدرم به آموزش بسیار توجه جدی داشت و من از همان ابتدای ورود به مدرسه در معروفترین مدرسه اسلامی تهران یعنی مدرسه علوی که امام خمینی(ره) پس

از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی مدتی را در آنجا حضور داشتند، ثبت نام کرد.

من تا پنجم ابتدایی آنجا بودم و از همان ابتدا با فرزندان بزرگانی مثل شهید رجایی هم کلاس شدم و ارتباط بسیار صمیمی با ایشان پیش از انقلاب داشتم که منجر به ارتباط خانوادگی ما با آنها شد. من خیلی به خانه شهید رجایی که بسیار خانه محقری بود، می‌رفتم

### ارتباط پدر با بزرگان دینی در سالهای قبل از انقلاب

پدرم پیش از انقلاب با روحانیون بزرگی ارتباط داشت و ذکر خیر افرادی همچون حجت الاسلام داعی، حجت الاسلام حجتی کرمانی، آیت الله موحدی کرمانی و... از قدیم در خانه ما بود.

سال ۵۳ و ۵۴ بود و من ۵ یا ۶ سال سن داشتم. خاطرم هست که به اتفاق پدر و مادر بزرگم به خیابان خواجه نظام الملک، پشت زندان قصر رفتیم. در آنجا وارد طبقه دوم یک منزل کوچکی متعلق به یک روحانی بود، شدیم و وجوهات شرعی خود را ایشان پرداخت کردند. بعدها متوجه شدم که این روحانی بزرگوار، مرحوم آیت الله مهدوی کنی بودند.





## بیان خاطرات توسط امیر مصحفی در همایش خانوادگی فرماندهان عالی و پیشکسوتان وابسته ناجا در مشهد مقدس ۲۳/۳/۹۳



در سال ۱۳۶۰ حفاظت از ساختمان ریاست جمهوری (قسمتی از آن) به پلیس تهران واگذار شده بود، حفاظت داخل ساختمان، قسمتی از محوطه و بازدید از مراجعین به عهده حفاظت و حراست آن مجموعه بود و نمی توانستیم با هم تفاهم انجام بدهیم، من پیشنهاد کردم به جناب رجایی که شما اجازه بدهید که این یا در اختیار حراست باشد یا کلیه این شرح وظایف در اختیار پلیس قرار بگیرد، چون بعضی از آقایان امکان دارد که به پلیس بدبین باشد اجازه بفرمائید که ما همین کار را انجام بدهیم، ایشان فرمودند چون من شما را دقیقاً می شناسم شما حتماً باید باشید ولی با آنها هم حتماً باید به تفاهم برسید، ما رفتیم با یک برادری که حتماً تعدادی از شما ایشان را می شناسید (بهزاد نبوی) نشستیم و صورت جلسه ای نوشتیم.

ولی آن برادرمان (بهزاد نبوی) قبول نکرد و گفت همین مقدار خوب است، گفتیم پس ما وظیفه داریم که تمام افرادی را که به اینجا می آیند و می خواهند وارد ساختمان بشوند مورد بازرسی قرار دهیم و بازرسی بدنی کنیم و ایشان گفت که نه شما همه افراد را نمی توانید بازرسی کنید. من حتی اسم بردم و گفتم در زمانی که من افسر مبارزه با مواد مخدر بودم عده ای را با مواد مخدر در لباس های مختلف دستگیر کردیم و ما باید همه را بازرسی

بدنی کامل کنیم اما ایشان اسامی ۱۰ نفر ۱۲ نفر یا ۱۴ نفر را دادند و گفتند که شما اینها را بازرسی بدنی نکنید و ما گفتیم که مانعی ندارد، نفر دوم یا سوم آن لیست مسعود کشمیری بود که ما به هیچ وجه او را مورد بازرسی بدنی قرار نمی دادیم. اما موضوع را صورت جلسه کردیم و ما این صورت جلسه را در معاونت اطلاعات و عملیات پلیس تهران نگهداری می کردیم و ضمناً در دفتر نگهبانی ساختمان ریاست جمهوری هم گفتیم بنویسیم که این افراد بازرسی بدنی نشوند و این را نگه داشتیم، وقتی که انفجار انجام شد در ساعت ۳ بعد از ظهر بلافاصله به سر انفجار که رسیدیم دیدیم دو نفر به حدی سوخته اند که اصلاً قابل شناسایی نبودند و ما تشخیص دادیم که مرحوم رجایی و مرحوم باهنر هستند قبل از احضار ما و وقتی که انفجار انجام شده بود ما یک خنثی سازی بمب در شهربانی داشتیم و مسئولان دو افسر بودند که قبل از احضار به آنها گفته بودم شما زحمت بکشید و ببینید که این بمب در اثر چه بوده است، چون آقای بهزاد نبوی گفته بودند پلیس تی ان تی آورده

و کار گذاشته و اینجا را منفجر کرده و این مسئله را به ما اعلام کردند. رئیس خنثی سازی بمب گفت که علت انفجار یک کیف سامسونت بوده که داخل اتاق وزیر میز آقای رجایی و باهنر منفجر شده است.

گفتم چه دلیلی دارید؟ گفتند دلیل آن این است که دستگیره کیف سامسونت از لای آوار و از لای آجرها پیدا شده و حتی آن میکروفونی که جلوی آقای رجایی با آن صحبت می کرده است آن هم پایین است ما بلافاصله گفتیم که اینها را استتار و مخفی کنند که کسی نبیند چون مدرک جرم است. ضمناً من دیدم تمام افراد پلیس را دستگیر کرده اند، چشمان شان را بسته اند و اینها را به جایی برده اند، یک رئیس حفاظت هم داشتیم بنام سرهنگ پرویز نژاد که دیدیم او هم نیست و فقط من مانده بودم.

فردای آن روز تشییع جنازه شهدا بود و ما دیدیم مرحوم مرتضایی فر که به وزیر شعار مشهور بود گفتند که شهید سوم کشمیری عزیز.

ما تعجب کردیم و این در حالی بود که ما دو تا جنازه بیشتر برداشتیم و چیزی باقی نمانده بود و به هر حال گذشت و ما هم چیزی نگفتیم فردای آن روز به سرهنگ مصحفی که خود من بودم و به سرهنگ شاهمرادی رئیس کلاتتری که

افراد کلاتتری او در محل مستقر بودند گفتند که شما مقصر اصلی هستید و برای محاکمه به دفتر ریاست جمهوری تشریف بیاورید ما بلند شدیم و رفتیم ضمناً از ایست و خبرداری که برای ما می دادند خبری نبود و مثل یک متهم با ما رفتار کردند و ما رفتیم توی راهرو نشستیم.

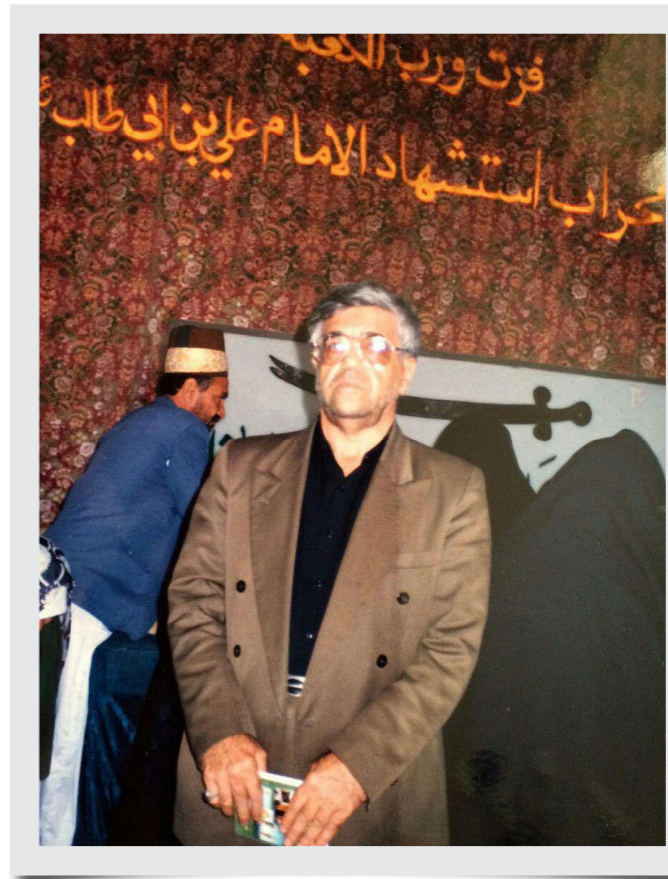
بلافاصله ما را به جلسه احضار کردند و ریاست جلسه نیز با آقای بهزاد نبوی معاون اول آقای رجایی بود. رفتیم و دادگاه را تشکیل داده بودند و گفتند که بله شما صد در صد محکوم هستید و مقصر بوده اید، ما گفتیم دلیل اینکه ما مقصر نبوده ایم این است که شما خودتان مقصر بوده اید. سؤال کردند که ما برای چه مقصر بودیم، گفتیم به این دلیل که

ما تجربه مان را به شما گفتیم این افراد باید بازرسی بدنی شوند و این برادرمان موافقت نکرد ولی آقای رجایی آن موقع به ما گفت که با هم تفاهم کنید و هماهنگی داشته باشید و نفر دوم یا سوم اسامی صورت جلسه ما که الان در پلیس تهران هست این آقای مسعود کشمیری است و او باعث انفجار بود.

گفتند شما از کجا می گوید؟ گفتیم به دلیل اینکه سامسونت فقط در اختیار مسعود کشمیری بوده و این را هم الان از لای آوارها پیدا کردیم، بدون اینکه از همکار دیگرمان آقای شاهمرادی بازجویی یا تحقیقاتی بکنند جلسه را ترک کردند و رفتند دنبال آقای مسعود خان دیدند که او فرار کرده است.



## گذری بر زندگی نامه مرحوم امیر سرتیپ علی اکبر مصحفی



امیر سرتیپ علی اکبر مصحفی در ۶ دی ماه سال ۱۳۱۷ در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود، پدر ایشان مرحوم جواد مصحفی از قاریان و حافظان بنام قران و به رئیس القراء کرمان معروف بود. مادرشان خانم عطیه مصحفی که به ملا عطیه شهرت داشتند نیز از مدرسان قرآنی کرمان محسوب می‌شدند و در آن زمان در مکتبخانه خودشان مشغول تدریس به کودکان و نوجوانان بودند و بعلت اخلاق خوب و کمک‌های خیرانه اشان در شهر معروف بودند که بعد از گذشت چندین سال هنوز از ایشان به نیکی سخن گفته می‌شود و چه بسیار فرهیختگان و افراد اهل قلم که نزد ایشان الفبای زندگی آموختند. مرحوم علی اکبر مصحفی دارای یک برادر بنام مهدی (که ایشان هم تحصیلات عالی خود را در نجف اشرف گذرانده بودند و از ائمه جماعت استان کرمان بحساب می‌آمدند) و یک همشیره (مادر شهید رضا

میرزایی و از خیرین مدرسه ساز کرمانی هستند) بودند. ایشان پس از اخذ دیپلم ادبی از دبیرستان شاپور کرمان، در سال ۱۳۳۷ در کنکور شرکت کرد و در سه رشته حقوق، ادبیات و دانشگاه پلیس قبول شد که از میان آنان بر مبنای سلیقه شخصی دانشکده افسری را برگزید و راهی تهران و دانشگاه پلیس شد و در سال ۱۳۳۹ با درجه افسری مفتخر به فارغ التحصیلی شد و پیش از ورود به کار اجرایی، دوره ۶ ماهه تخصصی مبارزه با مواد مخدر را طی کرد و تا سال ۱۳۵۳ به عنوان افسر عملیات اداره مبارزه با مواد مخدر شهرداری کل کشور مشغول به خدمت شد. وی در سال ۱۳۵۳ به استان آذربایجان شرقی منتقل شد و به عنوان کلانتر مبارزه با مواد مخدر شهرداری استان و نیز سرپرست آگاهی تبریز فعالیت نمود و در سال ۵۴ مجدداً به تهران منتقل شد و تا سال ۱۳۵۷ به عنوان کلانتر تجسس و رئیس دایره اطلاعات اداره مبارزه با مواد مخدر شهرداری کل کشور به فعالیت پرداخت. وی در طول این سالها علاوه بر کارهای اجرایی دوره های آموزشی

متعددی نیز شرکت کرد که از آن جمله می‌توان به دوره های تخصصی و توجیهی مواد مخدر در آمستردام، رم، دهلی، دوره علمی تخصصی اینترپل پاریس و نیز دوره تخصصی علمی و تئوری برنامه های تعقیب و مراقبت در آمریکا و اخذ دیپلم کارشناسی مبارزه با مواد مخدر D.E.A آمریکا اشاره کرد. با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، تیمسار مصحفی که در آن دوران در جایگاه سرهنگی خدمت می‌نمود به کاشان رفت و از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹ رئیس شهرداری آن شهرستان شد و پس از آن به عنوان رئیس شهرداری استان مرکزی منصوب شد. هرچند دوران خدمت ایشان در این استان چند ماهی بیش طول نکشید و در ۲۹ اسفند همان سال رئیس شهرداری کل کشور ایشان را به سمت رئیس پلیس استان تهران منصوب کرد و مرحوم مصحفی تا سوم شهریور ماه سال ۶۰ که به عنوان رئیس اداره مهندسی و ساختمان شهرداری معرفی شد، در این سمت بود و پس از آن تیمسار مصحفی در سال ۱۳۶۱ به عنوان رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر شهرداری کل کشور معرفی شد. از اول آبان ماه سال ۶۳ تا اول مهرماه

سال ۶۷ به عنوان معاون تحقیقات و کشف جرائم شهرداری کل کشور فعالیت خود را ادامه داد. در همان سال ایشان در مقطع دافوس دانشگاه پلیس قبول شد و به ادامه تحصیل پرداخت. تیمسار مصحفی پس از ادغام نیروهای سه گانه انتظامی و تشکیل نیروی انتظامی، جانشین معاون اطلاعات ناجا شد و تا پایان خدمت در این سمت باقی ماند و در سال ۱۳۷۱ به افتخار بازنشستگی نائل آمد، با این وجود تا سال ۱۳۷۳ به عنوان مشاور انتظامی سازمان عمران منطقه آزاد کیش حضور داشت. حضور فعال ایشان در کارگروه نقش شهرداری در دوران دفاع مقدس و عرصه نظم و امنیت نیز عضویت در دومین دوره مجمع کانون بازنشستگان ناجا به عنوان نماینده کانون تهران از دیگر فعالیت های ایشان در ارتباط با نیروی انتظامی بود. امیر سرتیپ علی اکبر مصحفی پس از سالها خدمت و تلاش صادقانه در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۹۵ به رحمت ایزدی پیوست و دوستان را به سوگ نشاند. روحش شاد و یادش گرامی



# قاب تصویر

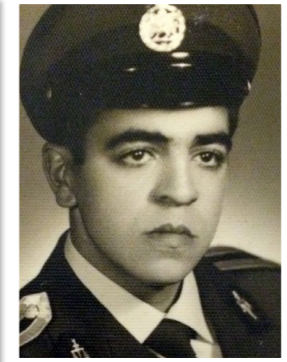
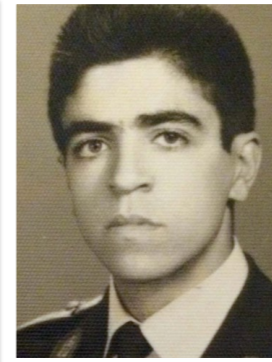
## اشعاری به یاد امیر مصحفی

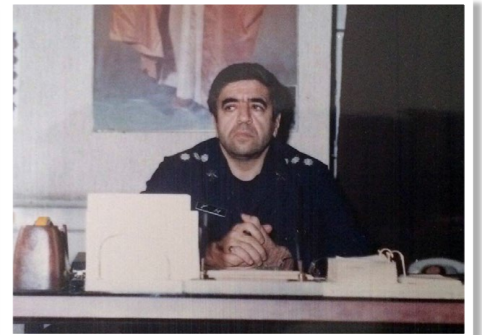
پاک دستی امین و با ایمان	راد مردی ز خطه کرمان
کرد ما را پریش و سرگردان	رفت از پیش ما به سوی خدا
همسری با وفا و پشتیبان	پدری مهربان و نیک سرشت
همنشینی صمیمی ، از دل و جان	هم دلی یار و مونسى مانوس
دوستی همزبان و هم پیمان	دوستی بود ز دوستان قدیم
افسری جان گذشته، با وجدان	یار دیرین انقلاب و امام
یارِ مستضعفان و محرومان	یارِ مظلوم و دشمنِ ظالم
ذکرهایش دعا و از قرآن	مُصحفی بود و اهل راز و نیاز
قاصر است از زبان من به بیان	هر چه گویم ز خُلق شیرینش

بیمار شدی و رفتی از دست	ما را چه شد ای نگار سرمست
از داغ تو کی کنم روایت؟	از هجر تو چون کنم حکایت
افسوس و شکایت از لبم جَست	صدها دل دوستان که بشکست
قلب و دل ما ز یاد تو مست	خُلق خوش تو ز ما نهان نیست
ای گنج نهانِ رفته از دست	نامت شب و روز یادمان هست

سراینده: مهندس حمید بهروزنیا







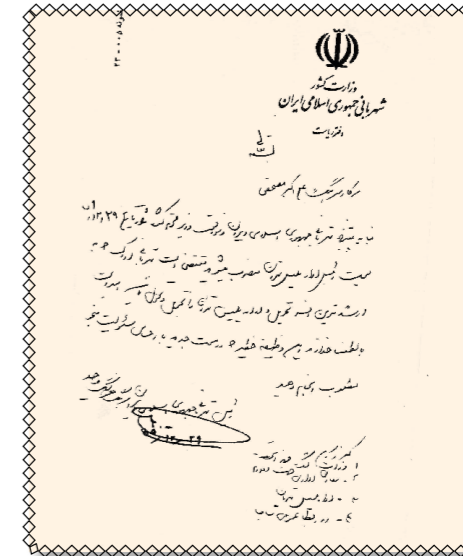
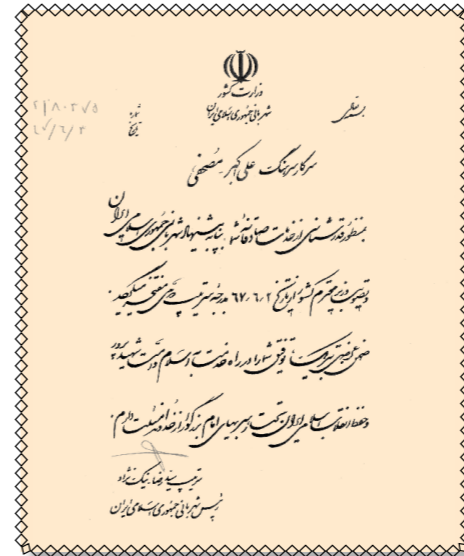
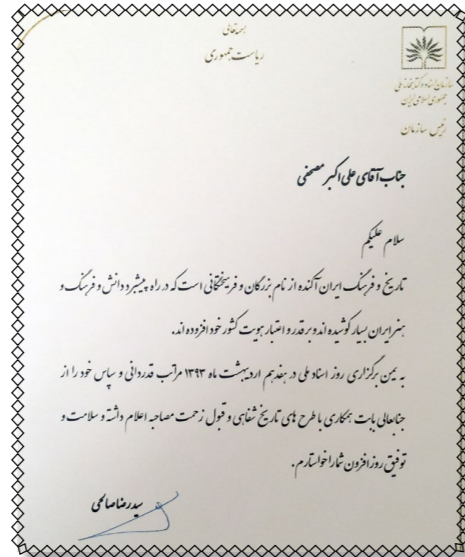
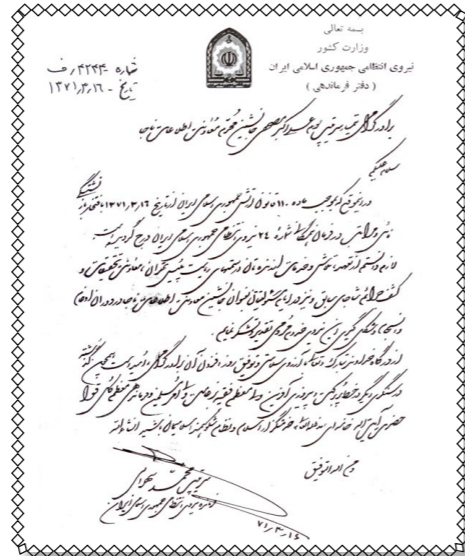
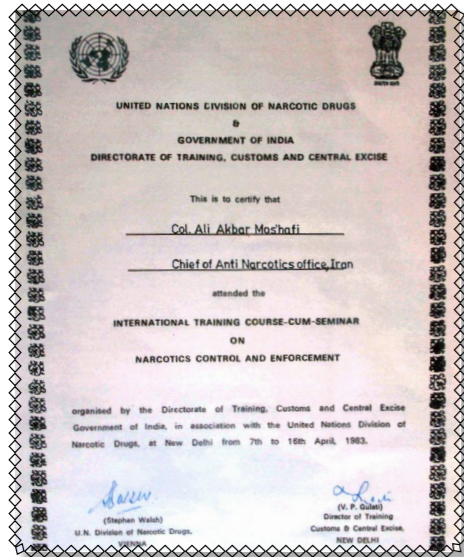
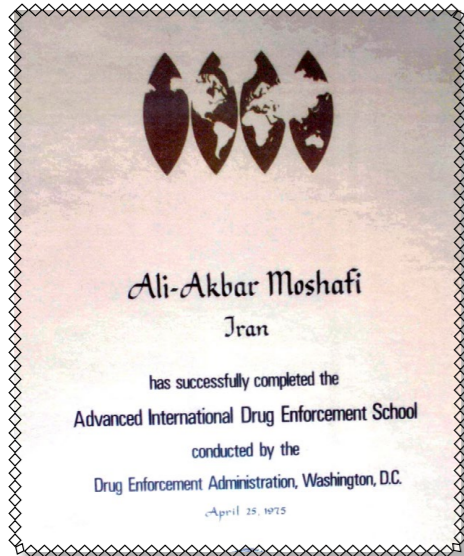




کانون باز نشتگان ناجا

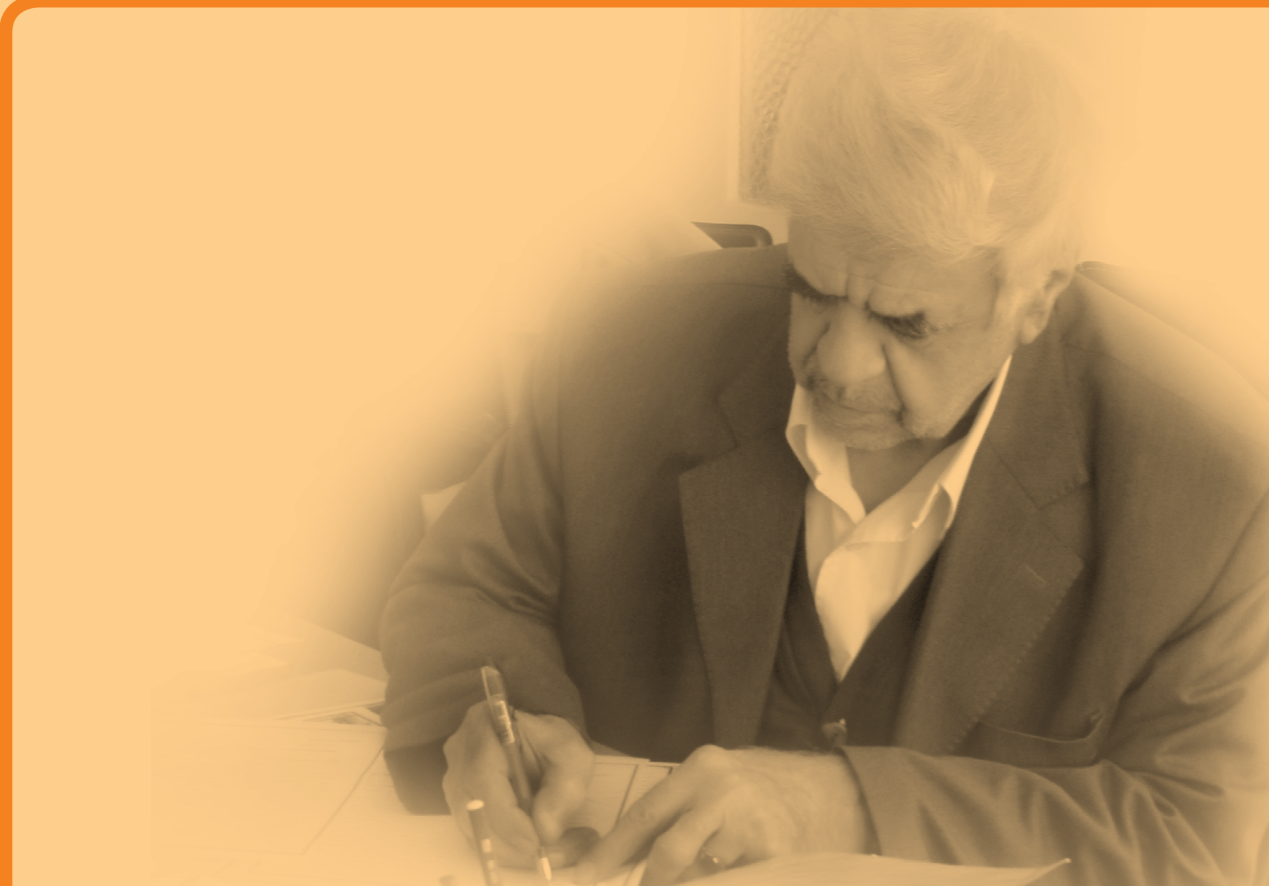
۲۹

امیر سر تیب دوم علی اکبر مصحفی وزیر قائم گرامیداشت



کانون باز نشتگان ناجا

۲۸



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَمْسَ الضُّحَى  
 وَبَدْرَ الدُّجَى السُّلْطَانَ يَا  
 عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الْمُرْضَا عَلِيَّكَ  
 الْمَوْفُوقِ التَّحِيَّةِ وَالشَّنَاءِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ  
 وَبَرَكَاتُهُ - التَّمْرِ دِي

نمونه خط مرحوم امير سرتيپ دوم بازنشسته علي اکبر مصحفی  
روحش شاد يادش گرامی

